

سال‌ها، با نوشتن چند جلد داستان تلاش می‌کند بر غبار متراکم و سنگین سال‌ها فراموشی و شاید بی‌تفاوتی نسبت به یک برهه بسیار حساس از تاریخ ایران و جهان، با قلم خود خط و خطوطی بیندازد و چیزهایی را از آن دوران به یادمان بیاورد. ما چه بخواهیم، چه نخواهیم در عصر سیطره رسانه‌ها و حکومت هنر بر قلب‌ها و ذهن‌های خلق الله زندگی می‌کنیم. دوره‌ای که بشر هر چقدر تعقل خود را محدود به موهوماتی چون مرزهای تجربه‌گرایی کرده، تحلیل سرطانی خود را مطلق‌العنان در فراسوی زمان و مکان رها کرده و آزاد گذاشته. این سینما و رمان است که بر نحوه بسیاری از مذاکرات سیاسی دیپلمات‌های جهان تأثیر می‌گذارد. رمان «جاده جنگ» بیشتر، از آن نظر مهم جلوه می‌کند که به حجم انبوهی از کارهای نکرده و آثار ادبی و هنری ساخته نشده در این زمینه اشاره دارد و به یادمان می‌آورد که نسبت به خون حدود ده میلیون کشته مظلوم و کاملاً بی‌گناه کشورمان در طول جنگ‌های وحشیانه غربی‌ها با هم، چقدر بدهکاریم.

در مجالسی چنین کوتاه نمی‌توان به نقد و بررسی رمان چند جلدی «انوری» آن‌گونه که شایسته و بایسته است پرداخت. آنچه در ادامه می‌آید اشاراتی است اجمالی و شاید فتح ابوابی در این مورد، برای نقد و نظریه‌های تفصیلی‌تر.

«جاده جنگ» مربوط است به یک مقطع زمانی خاص و مشهور که ایران را به عنوان «پل پیروزی» بر سر زبان‌ها انداخت. آمریکایی‌ها در ضعیف‌ترین اوضاع ارتش خسته و آسیب دیده آلمان هیتلری وارد جنگ شده و به کمک انگلیس و دیگر متحدان شان تلاش کردند از خلیج فارس جاده‌ای استراتژیک و حیاتی به سمت شمال کشور احداث و حجم انبوهی از مهمات و آذوقه مورد نیاز ارتش سرخ شوروی را به سربازان درگیر در جبهه مسکو و دیگر مناطق اشغالی برسانند. جاده‌ای که به سرعت و شتابی تقریباً باورنکردنی احداث شد. یکی از بخش‌های موفق و خواندنی «جاده جنگ» همان قسمت‌های جاده‌ای آن است. در این بخش‌ها ریتم و ضرباهنگ داستان روان است و هیجان موجود در ماجراها و اتفاقات خواننده را کمتر خسته می‌کند. اما در بسیاری از بخش‌ها و فصل‌های دیگر

ضرباهنگ داستان کند است و گاهی شرح و توصیف‌های یکنواخت و نسبتاً ثابتی از مکان‌ها، روحیات اشخاص و حرکات در آغاز برخی از فصول تکرار می‌شود و خواننده کم‌حوصله و شتابزده دوران معاصر را -که با سینمای هالیوودی و تلویزیون و غیره به ماجرا دیدن (به جای داشتن) عادت کرده و در به جولان انداختن نیروی تخیل خود تنبل شده- خسته می‌کند.

فرصت نیست توضیح بدهیم که رمان معاصر کمتر از انشا و توضیحات شاعرانه بهره می‌برد. مگر اینکه چنین نثر و توصیفاتی دقیقاً در بطن داستان بوده و به نقل هر چه سریع‌تر ماجراها و رویدادها کمک کند. صحنه‌هایی مثل طلوع و غروب آفتاب و ماه، گسترش پرتوهای نور روز یا سایه‌های تاریک شب، سکوت نیمه‌شب، صدای جیرجیرک‌ها و ... که در رمان نویسنده‌های مشهوری چون تولستوی، داستایوفسکی،

ویکتور هوگو و دیگران، گاهی صفحات و پاراگراف‌های بسیاری را به خود اختصاص می‌دهد، هرچه جلوتر می‌آییم بیشتر آب رفته و حذف می‌شوند. امروز در ویرایش نهایی کتاب، نویسنده‌ها می‌کوشند هر چه را می‌توان حذف کرد، حذف کنند -حتی اگر نمی‌شود- برعکس گذشته که می‌کوشیدند هر چه را می‌شد بیاورند حفظ و اضافه

کنند. این مشکل در فصول آغازین جلد اول رمان بیشتر به چشم می‌خورد.

عمق و پرسپکتیو صحنه‌های داستان آن قدری که در بخش‌های جاده‌ای جاندار و قابل دریافت هستند، در برخی فصول و بخش‌ها چنین نیست. بسیاری از مکان‌ها و شخصیت‌های رمان از سایه روشن ابهام خارج نشده و برای مخاطب قابل درک و احساس ملموس نمی‌شوند. و گاه، بخش قابل توجهی از محتوا و پیام‌های رمان با خود داستان، فراز و فرودها و کنش و واکنش‌ها، و در جریان روایت ماجراها به مخاطب انتقال داده نمی‌شوند. یعنی به جای اینکه رمان نشان بدهد غرور مذهبی و ملی مردمی چگونه لطمه دیده بود و این موضوع را به تصویر بکشد، گاه به صرف بازگویی آن از زبان شخصیت‌ها اکتفا می‌کند.

اما مهم‌تر از تمامی چنین مواردی، نقد نگرش معرفتی و عارفانه خاصی است که نویسنده با پرداختن به شخصیت‌هایی چون «سید فاروجی» یا «شبح تارزن» و امثالهم می‌کوشد به آن برسد. از دونظر: یکی این که چقدر در انتقال این نگرش موفق بوده و در ثانی به فرض توفیق کامل

در تبیین و تفسیر آن چقدر این نوع نگاه درست و کامل است؟ مثلاً در صحنه‌ای از داستان «سید فاروجی» با کرامات خود هواپیمای جت فرامانده روس را در آسمان تسخیر می‌کند. یا بسیاری از موارد این چنینی دیگر. دین اسلام نسبت به ادیان چون مسیحیت و یهودیت، دینی جامع دنیا و آخرت، زمین و آسمان، مدینه و مسجد، شمشیر و برهان و ... است. اگر بنا بود با اعمال خارق‌العاده، یک سرگرد کمونیست

ارتش سرخ ایمان بیاورد، برخی از مرتاض‌های هندو یا جادوگران سرخ‌پوست و سیاه‌پوست هم می‌توانستند در این وادی مدعی شوند.

گذشته از نمونه نقدهایی که طرح شد، «جاده جنگ» در مجموع کار موفقی است که بسیاری از این جنس مشکلات یاد شده را می‌تواند با ویرایش در چاپ‌های بعدی برطرف کند. «منصور انوری» بی‌شک قلمی در

عین جسارت، عفیف و روحی در عین دردمندی و تقید به دین‌مداری، هنرمند دارد که هیچ‌گاه نخواسته برای جذب مخاطب در رساندن پیام‌های تاریخی مهم خود به او، از امیال پست و حیوانی و مثلاً توصیف و تشریح بی‌شرمانه سکس و شهوت بهره‌مند شود. آنچه فی‌المثل در مورد شخصیت جالبی چون سروان

«عالیه» در جلد اول زن ارتش سرخ در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، اشک‌های جاری بر گونه‌های اوست از شوق زیارت، نه گیسوان خرم شده بر شانه در مقابل چشم عده‌ای قاطر. «عالیه» در عین زیبایی و برازندگی، دختری دور افتاده از مام امت واحده اسلامی به تصویر کشیده می‌شود و این زیبایی‌های روح لطیف و فطرت پاک خداجوی اوست که نهایتاً بر هر تصویر دیگری در ذهن مخاطب غلبه می‌یابد. یا «مرگان» اگر چه شاید علاجی است فردگرایانه برای جماعتی مظلوم و تحقیرشده در فرایندهای تاریخی معاصر، اما التیامی است بر روح ایرانی عاشق قهرمانی و افتخار، که ناجوانمردانه از پشت خنجر خورده و زخم برداشته است. تک سوار دلآوری که گاه به نظر می‌رسد اگر تقدیر اجازه می‌داد، می‌توانست هر جا و هر وقت بر سر متجاوزان و اشغالگرانی چون ارتش سرخ مانند بهمنی آوار شود و وسط ابروهای دشمنان این مرز و بوم را با گلوله خال کوبی کند. قهرمانی که هر جا و هر وقت می‌تواند بر اسب بادپای خود سوار شده و در روح و ذهن مسلمانان ایرانی تکثیر شود و روح قهرمان‌دوستی و دلاوری‌پروری ایرانی را زنده نگاه دارد و در دشوارترین روزگارها نمایندگی کند. «رضا» قهرمان جاده جنگ، یک ایرانی مسلمان غیور و جنگاور و در عین حال باهوش و زیرک است که به خوبی از یک ایرانی سرباز نمایندگی می‌کند. یک ایرانی با باورهای عمیق مذهبی و روح خداجویی و عدالت‌خواهی که اگر شرایط اقتضا کند حتی می‌تواند با یک ارتش بیگانه به تنهایی سر شاخ شود، به موقع قیام کند، به خوبی نقشه بکشد، به زیبایی مخفی‌کاری کند، متهورانه بجنگد و ... هر وقت در برابر یک زیبایی پاک قرار گرفت عاشق شود و مردانه پا پیش بگذارد. امیدوارم محدودیت‌های زمانی و مکانی این قلم، حقی را از شایستگی‌های «منصور انوری» و رمان «جاده جنگ» ضایع نکرده باشد، تا مجالی فراخ‌تر و مقالی بایسته‌تر.

«منصور انوری» بی‌شک قلمی در عین جسارت، عفیف و روحی در عین دردمندی و تقید به دین‌مداری، هنرمند دارد که هیچ‌گاه نخواسته برای جذب مخاطب در رساندن پیام‌های تاریخی مهم خود به او، از امیال پست و حیوانی و مثلاً توصیف و تشریح بی‌شرمانه سکس و شهوت بهره‌مند شود.

جای شکرگزاری دارد که بالاخره نویسنده‌ای به نام «منصور انوری» آستین همت بالا می‌زند و پس از سال‌ها، با نوشتن چند جلد داستان تلاش می‌کند بر غبار متراکم و سنگین سال‌ها فراموشی و شاید بی‌تفاوتی نسبت به یک برهه بسیار حساس از تاریخ ایران و جهان، با قلم خود خط و خطوطی بیندازد